

ادله ولایت فقیه - دلیل عقل

ادله ولایت فقیه

مدعای ما این است که ولایت تشریعی در زمان غیبت و عدم وصول به امام معصوم علیه السلام به مجتهد جامع شرایط واگذار شده
اما ادله ما:

دلیل اول: «عقل»

مقدمه:

که به نظر ما بیش از ده تقریر برای دلیل عقل آورده شده
ما در این قسمت:

- 1- نخست ، سه تقریری را که حضرت امام در کتاب البیع دارند و مشابه آنها در کلمات مرحوم خویی در مبانی تکمله منهاج در بحث حد زانی هست و هردو نفر آن را با روایات تایید کرده اند بیان می کنیم
- 2- سپس عبارات این دو بزرگ را می خوانیم
- 3- در خلال عبارات این دو نفر دو تقریر دیگر هم ذکر می شود که جمعا پنج تقریر خواهد شد
- 4- البته بعد از ذکر عبارات، خلاصه هر پنج تقریر را کنار هم خواهیم گفت

تقریر اول: قاعده حکمت

تقریر اول: قاعده حکمت در نزد فلاسفه و حکما (ارائه شده در کلمات حضرت امام و مرحوم خویی)

تقریر دوم: قاعده لطف

تقریر دوم: قاعده لطف در نزد متکلمین (ارائه شده در کلمات حضرت امام و مرحوم خویی)
حضرت امام در جلد دوم کتاب بیع- که بعدا عباراتش را می خوانیم- می فرمایند:

1- اسلام حکومت دارد

چون منحصر در عبادات نیست گرچه همان عبادات هم حکومت می خواهد .

اسلام احکامی دارد که اجرائیش متوقف بر حکومت است

مثل

امور اجتماعی سیاسی ،

امور مربوط به معاملات بمعنی الاخص

و حتی معاملات به معنی ااعم (مثل کیفیت ساخت و اداره شهرها و بازارها و خانه ها و ...)

و مثل قضاوت و اجرای حدود و دیات و قصاص و ...

بلکه حتی اگر عبادات نیز- بخصوص نماز جمعه یا حج- آنطور که اسلام می خواهد آورده شود دیگر مثل اسرائیل یا آمریکا نخواهند توانست در اسلام رخنه کنند

در تاریخ اسلام می بینیم که نماز جماعت و عبادات فردی هم با حاکم جامعه ارتباط داشته

به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسجد ضرار را که ظاهرا برای عبادت ساخته شده

بود تخریب کردند

یا منافقانی را که در نماز جماعت صبح یا وقفهای دیگر حاضر نمی شدند تهدید به سوزاندن خانه هایشان کردند.

یعنی نماز هم که یک عبادت ظاهرا غیر سیاسی است ، سیاسی است و با حکومت ارتباط دارد.

خلاصه این که: وقتی به احکام اسلام می نگریم:

دو ثلث فقه ما مربوط به سیاست (یعنی رابطه بنده با بنده) است

که اجرای اینها متوقف بر حکومت است

و یک ثلثش مربوط به رابطه بنده با خدا (یعنی عبادت) است

که حتی اجرای بهتر و کامل اینها هم به نوعی با وجود حکومت عادلانه مرتبط است

چرا که گفته اند: الناس علی دین ملوکهم .

پس اسلام باید حکومت داشته باشد

همانطور که

این حکومت در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده

و در زمان امیر المومنین علیه السلام که امکان داشته بوده

و بعد از آن دیگر امکان برقراری آن محقق نشده نه این که اسلام حکومت نداشته باشد

و حتی امام زمان علیه السلام به همین دلیل غایب شده اند

تا مردم به بینش کافی برای کمک به تشکیل حکومت اسلامی برسند

و زمانی حضرت ظاهر می شوند که زمینه برقراری حکومت جهانی اسلام (لیظهره علی الدین

کله) و برقراری قسط در سطح جهان (لیقوم الناس بالقسط) فراهم شده باشد

غیبت ایشان	به دلیل عدم امکان حکومت بوده
و ظهور ایشان	هم زمان با پیدا شدن مقدمات اجرای حکومت خواهد بود
و این ظهور	همراه با برقراری حکومت جهانی می شود.

خلاصه این که:

شکی نیست که اسلام داعیه دار حکومت است

و یکی از بخشهای مهم اسلام حکومت اسلامی است.

2- دستورات اسلام، نسخ نشده

(چون خاتمیت به ما می گوید دین اسلام برای تا روز قیامت آمده و خاتمیت به همین معنا است)

3- به حکم قاعده حکمت در فلسفه و قاعده لطف در علم کلام:

باید خداوند برای اجرای این دسته از احکام در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام فکری کرده باشد

یعنی: باید حاکم جامعه را تعیین کرده باشد

و الا لازم می آید خدشه واقع شود در حکمت الهی و در قاعده لطفی که در کلام گفته شده

و عقل می گوید:

قدر متیقنش این است که اسلام شناس عادل مدبری را حاکم کرده باشد

تا وظیفه اجرای احکام اسلام را بر عهده بگیرد.

فرق قاعده حکمت و لطف این است که:

اگر درباره صفات خداوند صحبت کنیم

این کار مربوط به فلسفه است که توصیفی است از خدا و صفاتش
این اسمش قاعده حکمت است و مربوط به فلسفه است.

اگر از باید و نبایدها صحبت کنیم

و بگویم يجب على الله يا لا يجوز من الله
این قاعده لطف است و مربوط به علم کلام است

بنابر این:

قاعده حکمت و لطف لبا هر دو یک معنا دارند
اما این در فلسفه یک نام دارد و در کلام یک نام دیگر

مثلا

در کلمات فلاسفه مثل بوعلی سینا نداریم که بگویند قاعده لطف چنین اقتضا می کند

مثلا بوعلی سینا می گوید: خدایی که همه نیازهای انسان را حتی گودی پا و مژه چشم را داده حکمتش
می گوید امام هم باید داده شود و در عبارات او واژه يجب به کار می رود
بوعلی سینا درباره نصب پیامبر و امام و خلیفه از عبارت يجب استفاده می کند.

و همین حرف در تجرید و شروح آن آمده که لطف خدا اقتضا می کند

البته حکما و عرفا گفته اند يجب على الله ولی استاد ما حضرت علامه می فرمودند بگویند: يجب من الله
عمده دلیل در فلسفه بر لزوم نبوت و امامت همین قاعده حکمت و لطف است

کلام بوعلی سینا درباره ولایت فقیه

(چون این قسمت در نقل کلمات علما ذکر

نشد اینجا ذکرش می کنیم)

البته کلام ایشان درباره مطلق جانشین پیامبر است که شامل امام و ولی فقیه هر دو می شود.

الشفاء(الاهیات)، النص، ص: ۴۵۱ و ۴۵۲

بوعلی در فصل دوم از مقاله دهم الهیات شفا لزوم بعثت نبی را می فرماید:

فواجب إذن أن يوجد نبی، و واجب أن يكون إنسانا، و واجب أن تكون له خصوصية ليست لساير الناس حتى

يستشعر الناس فيه أمرا لا يوجد لهم، فيتميز به منهم، فتكون له المعجزات التي أخبرنا بها،

و هذا الإنسان إذا وجد يجب أن يسن للناس في أمورهم سننا بإذن الله تعالى

و در فصلهای بعدی واجباتی که این انسان باید رعایت کند را نام می برد

در فصل پنجم یکی از واجباتی که بر این انسان لازم می داند نصب خلیفه است

یا با نص یا با اجماع سابقین

ثم يجب أن يفرض الإنسان طاعة من يخلفه،

و أن لا يكون الاستخلاف إلا من جهته، أو بإجماع من أهل السابقة على

من يصحون علانية عند الجمهور أنه

مستقل بالسياسة،	و أنه أصيل العقل
حاصل عنده الأخلاق الشريفة	من الشجاعة و العفة و حسن التدبير،
و أنه عارف بالشريعة	حتى لا أعرف منه،

نصحيجا بظهر و يستعلن و يتفق عليه الجمهور عند الجميع،

سپس بوعلی می فرماید:

بر این انسان(نبی) لازم است که برای مردم بیان کند:

اگر به غیر خلیفه منصوب مراجعه کردید کفر به خدا ورزیده اید

و یسن علیهم أنهم إذا افرقوا أو تنازعوا للهوى و الميل، أو أجمعوا على غیر من وجد الفضل فيه و الاستحقاق له فقد كفروا بالله.

البته استخلاف با نص اصوب است

و الاستخلاف بالنص أصوب فإن ذلك لا يؤدي إلى الشعب و الشاغب و الاختلاف،
(با توجه به فضای تقیه ای آن زمان، بو علی بیش از این نمی توانسته صریح بگوید)

و واجب است که به مردم بگوید که:

هرکس بر خلیفه منصوب خروج کرد و ادعای خلافت کرد

1. بر همه اهل شهر لازم است که با او بجنگند و او را به قتل رسانند
2. و اگر اهل شهر، در حال امکان- چنین کاری را نکنند معصیت کرده و کافر شده اند
3. و هرکه بتواند در این قتال شرکت کند ولی امتناع کند خونش حلال است

ثم يجب أن يحكم في سته أن من خرج فادعی خلافته بفضل قوة أو مال، فعلى الكافة من أهل المدينة قتاله و قتله،

فإن قدروا و لم يفعلوا فقد عصوا الله و كفروا به،

و يحل دم من قعد عن ذلك و هو متمكن

اشکال:

غیبت امام زمان علیه السلام دلیلی داشته (و عدمه منا)
حال اگر خداوند بر اساس حکمتش امام را غایب کند ولی وظائفش را بر عهده کس دیگری بگذارد آیا نقض مساله غیبت نیست؟

جواب:

غیبت امام اگر موجب تعطیلی کلی اسلام و گم شدن خط اصیل آن شود نقض رسالت و امامت است
غیبت باید باشد اما همین بندگان که دلیل غیبت هستند موظفند این اسلام را بدون امام ظاهر اجرا کنند

غیبت به معنای

تخفیف بر عباد و تعطیل کردن اجرای احکام دین نیست
بلکه سخت گیری بر آنها و الزام به اجرای دین بدون حضور امام عادل است.

اعمال عباد

باعث شده که توفیق رهبری رهبر عادل و معصوم از دستشان برود
نه این که وجوب عمل به اسلام از آنان برداشته شود و دیگر موظف به اجرای احکام اسلام نباشند.

علاوه بر این که :

حتی اگر مردم در زمان غیبت موظف باشند که مقدمات ظهور حضرت را آماده کنند نیاز به برقراری حکومت و اجرای احکام اسلام دارد.

حضرت امام قدس الله نفسه الزکیه یک جمله زیبایی هم داشتند که می فرمودند

«خیال نکنید این یک سمت و جایگاه بالایی است بلکه این یک وظیفه است نه یک وصف و اوصاف ائمه مثل ولایت تکوینی است اما ولایت تشریعی برای آنان یک وظیفه است»

لذا يجب على الله که کسی را نصب کند تا بتواند اسلام را اداره کند و کسی این کار را می تواند بکند که

اولا: اسلام شناس و فقیه باشد تا قوانین اسلام را بداند

ثانیا: عادل باشد تا از حق تخلف نکند

ثالثا: مدیر باشد و الا نمی تواند این وظیفه را انجام دهد

به قول مرحوم بوعلی سینا کسی که همه مردم، به وضوح، او را به سیاست و عقل و اخلاق شریفه بشناسند و اعرف مردم به شریعت باشد.

من يصححون علانية عند الجمهور أنه

مستقل بالسياسة،	و أنه أصيل العقل
-----------------	------------------

حاصل عنده الأخلاق الشريفة	من الشجاعة و العفة و حسن التدبير،
و أنه عارف بالشريعة	حتى لا أعرف منه،

نصحيحا يظهر و يستعلن و يتفق عليه الجمهور عند الجميع،

و البته درباره شرایطش بعدا مفصلا صحبت می کنیم.

خلاصه تقرير اول: حضرت امام: (حکمت)

در زمان غیبت نمی شود حکومت نباشد

چون مستلزم معطل ماندن حد اقل دو ثلث از احکام است
و این با حکمت باری تعالی سازگاری ندارد

و عقل می گوید: قدر متیقنش مجتهد جامع الشرايط است

به عبارت حضرت امام: اسلام شناس عادل مدبر که شرایطش بیش از ۱۰ مورد است که ارکانش همین سه شرط است

خلاصه تقرير دوم: (لطف)

همین تقرير در علم کلام آمده و به قاعده لطف معروف است اما حضرت امام ، نام قاعده لطف را نیاورده اند
قدما و متاخرين راجع به امامت این قاعده حکمت و لطف را می آورند
و حضرت امام اقرار می کردند که این همان دلیلی است که حکما و متکلمین برای لزوم امامت آورده اند.

*** تقرير سوم: تمامیت دین

تقرير سوم: تمامیت دین

حضرت امام در ضمن حرفشان یک تقرير دیگر هم می آورند که ظاهرا در کلمات مرحوم خویی نیست
حضرت امام می فرمودند:

دین، تام و تمام است و همه نیازهای بشر را بیان کرده

علاوه بر آیات قرآن ، روایات متواتری داریم که می گوید آنچه مردم در دین احتیاج دارند گفته شده
و یکی از نیازهای مردم، حاکم زمان غیبت است پس این هم باید گفته شده باشد
اما به چه کسی؟
عقل ما می گوید

حالا که نمی دانی به چه کسی گفته شده قدر متیقن گیری کن

و قدر متیقن را عقل می گوید اسلام شناس عادل مدبر. (جامع علم و عدالت و کفایت)
هرچند حضرت امام بر این تقرير به عنوان یک دلیل مستقل پافشاری ندارند اما از عبارات ایشان فهمیده می
شود که یک دلیل مستقل است لذا ما آن را یک دلیل مستقل قرار دادیم.

نقل عبارات حضرت امام و مرحوم خویی

بعد از بیان خلاصه این سه تقرير دلیل عقل، عبارات حضرت امام و مرحوم خویی را می خوانیم که در خلال آن دو
تقرير دیگر هم برای دلیل عقل ذکر می شود که بعد از نقل عبارات این دو بزرگ، آن دو تقرير را هم به طور
خلاصه می گوئیم:

حضرت امام در کتاب البیع

در ج ۲ ص ۶۵۷ تا ۶۶۰ به پنج تقریب عقلی در لابلای کلامشان استدلال می کنند
و در آخر کلام خودشان را با ذکر برخی روایات تایید می کنند.

ما بحث های روایی را مفصلا در آینده خواهیم گفت اما فعلا به مناسبت نقل کلام حضرت امام در حد عبارات
ایشان اشاره می کنیم

(1) حضرت امام در کتاب البیع می فرمایند:

ج ۲ ص ۶۱۹ چاپ اول موسسه تنظیم سال ۱۴۲۱ قمری (۱۳۷۹ شمسی) (نسخه موجود در نرم افزار جامع فقه اهل

حضرت امام مباحث ولایت فقیه را در ضمن کتاب بیع بعد از عقد فضولی و در ضمن بحث اولیاء تصرف در بیع ذکر می کنند و بعد از این که ولایت اب و جد را ذکر می کنند به ذکر ولایت فقیه می پردازند و پس از آن ولایت عدول مومنین را بیان می کنند.

شروع کتاب البیع در نجف سال ۱۳۴۴ شمسی و هم زمان با ورود به نجف بوده و به بحث ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ شمسی رسیده اند (جلد دو بیع از پنج جلد)

[ایشان در ابتدا به وجود احکام سیاسی در اسلام استدلال می کنند و این که اسلام نسخ نشده است].

وبعد ما عرفت ذلك نقول: إن الأحكام الإلهية - سواء الأحكام المربوطة بالماليات، أو السياسيات، أو

الحقوق - لم تنسخ، بل تبقى إلى يوم القيامة،

[۱-] ونفس بقاء تلك الأحكام يَقضي بضرورة حكومة وولاية،

تضمن حفظ سيادة القانون الإلهي،

وتتكفل بإجرائه،

ولا يمكن إجراء أحكام الله إلّا بها؛ لئلا يلزم الهرج و المرج.

[نمی شود این احکام باشد ولی حکومت نباشد چون اجرای این احکام توسط غیر حکومت، هرج و مرج است]

[۲-] مع أنّ حفظ النظام من الواجبات الأكيدة، واختلال أمور المسلمين من الأمور المبعوضة،

[البته این حفظ نظام جامعه (یعنی لزوم امنیت جامعه) خودش یک دلیل عقلی مستقل است ولی حضرت امام در ذیل کلام آن را آورده اند.]

ولا يقام بذا، ولا يسدّ هذا إلّا بال وحكومة.

[نمی شود احکام باقی باشد و حفظ نظام هم بشود اما حکومتی در کار نباشد و والی و حاکمی نداشته باشد]

[۳-] مضافاً إلى أنّ حفظ ثغور المسلمين من التهاجم، وبلادهم عن غلبة المعتدين، واجب عقلاً

وشرعاً،

[این هم یک تقریر مستقل است که حفظ ثغور مسلمین واجب است و بدون حکومت و تعیین حاکم نمی شود.]

ولا يمكن ذلك إلّا بتشكيل الحكومة،

**** وكلّ ذلك من أوضح ما يحتاج إليه المسلمون، ولا يعقل ترك ذلك من الحكيم الصانع.

فما هو دليل الإمامة، بعينه دليل على لزوم الحكومة بعد غيبة وليّ الأمر عجل الله تعالی فرجه

الشریف، ولا سیّما مع هذه السنين المتמادية، ولعلّها تطول - والعیاذ بالله - إلى آلاف من السنين، والعلم عنده تعالی.

[ایشان دوباره می فرمایند:]

فهل يعقل من حکمة الباري الحكيم إهمال الأمة الإسلامية، وعدم تعيين تکلیف لهم؟!،

وهل يرضى الحكيم بالهرج و المرج واختلال النظام، ولم يأت بشرع قاطع للعذر؛ لئلا تكون

للناس عليه حجة؟!

وما ذكرناه و إن كان من واضحات العقل؛ فإن لزوم الحكومة لبسط العدالة، والتعليم و التربية، وحفظ النظم، ورفع الظلم، وسدّ الثغور، والمنع عن تجاوز الأجنب، من أوضح أحكام العقول، من غير فرق بين عصر وعصر، أو مصر ومصر، ومع ذلك فقد دلّ عليه الدليل الشرعي أيضاً،

***[در ادامه،

حضرت امام به تقرير دوم كه قبلا ذكر شد (يعنى تماميت دين) اشاره مي كنند و بعد از بيان اين تقرير به ارائه رواياتي مي پردازند كه اين دليل عقلي بر لزوم حكومت در اسلام را بيان مي كند:

ايشان مي فرمايند:]

1- اسلام دين تام و كامل است

چنانچه قرآن مي فرمايد: تبينا لكل شيء - ما فرطنا في الكتاب من شيء و قاعده خاتميت هم همين را اقتضا مي كند

زيرا اگر فرض شود كه در آينده مردم نيازي داشته باشند كه واسطه پيامبر گفته نشده باشد بايد براي بيان آن نياز، پيامبري مبعوث گردد.

2- پس بايد وضع مردم در زمان غيبت هم گفته شده باشد(حاكم براي آنها تعيين شده باشد)

3- حال كه گفته شده درباره چه كسي گفته شده؟ و حكومت بر مردم به چه كسي داده شده؟

4- عقل مي گويد قدر متيقن كسيست كه اسلام شناس عادل مدبر باشد

حضرت امام براي بيان تماميت دين كه صغراي اين تقرير است به روايات يك باب در وافي استناد مي كنند كه با همين عنوان تاسيس شده و از آن باب، سه روايت را ذكر مي كنند:

ففي «الوافي» عقد باباً «في أن نه ليس شيء مما يحتاج إليه الناس إلّاو قد جاء فيه كتاب أو سنّة» وفيه روايات:

منها: رواية مرّازم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

«إنّ الله تبارك وتعالى أنزل في القرآن تبیان كلّ شيء، حتّى و الله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد، حتّى لا يستطيع عبد يقول: «لو كان هذا انزل في القرآن» إلّاو قد أنزل الله تعالى فيه»

- الكافي ١/٥٩:١؛ الوافي ١/٢٦٥:٢٠٥.

وقريب منها غيرها - الكافي ٢/٥٩:١ و ٤؛ راجع الوافي ١/٢٦٥-٢٧٤.

ونظيرها - تقريباً - في خطبة حجة الوداع - الكافي ٢/٧٤:٢.

اشاره است به جمله شريف: «ما من شيء يقربكم الى الجنة و يباعدكم عن النار الا و قد امرتكم به»

وفي صحيحة محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث:

«إنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه قال: الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتّى بيّنتُ للأمة جميع ما تحتاج إليه»

- تهذيب الأحكام ٦/٣١٩:٨٧٩؛ الوافي ١/٢٧٤:٢١٦.

حضرت درباره كيفيت قسم خوردن شخص گنگ براي انكار ديني كه بر عليه او ادعا شده و مدعى بينه نداشت اين جمله را فرمودند و سپس متن قسم را بر كاسه چيني نوشتند و آن را با آب شستند و به او گفتند آب را بنوشد و وقتی امتناع كرد حضرت او را به دين ملزم كردند.

[خوب اگر همه حوائج مردم گفته شده چه حاجتی مهم تر از

تعیین حاکم	و مدبر امور	که نظام بلاد مسلمین را در طول زمان حفظ کند
و احکام اسلام به دست او باقی بماند	و مانع از محو شدن و تغییر تبدیل آن گردد	و امور جامعه اسلامی را تدبیر و سیاست نماید.]

وَأَيَّةُ حَاجَةٍ كَالْحَاجَةِ إِلَى

تعیین من یدبر أمر الأُمَّة،

و يحفظ نظام بلاد المسلمين طيلة الزمان، ومدى الدهر في عصر الغيبة،

مع بقاء أحكام الإسلام التي لا يمكن بسطها إلّا بيد و الي المسلمين، وسائس الأُمَّة و العباد.

[سپس حضرت امام در ادامه به ذکر روایاتی می پردازند که درباره تعیین والی و حکمتها و علتهای آن اشاره می کند که در حقیقت در مقام تایید این دلیل عقلی است]

وفي رواية «العلل» بسند جيّد، عن الفضل بن شاذان، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث

(- علل الشرائع: ۹/۲۵۳)

[بعدا روایت را با سند مطرح می کنیم و خواهیم گفت که سند صدوق به فضل بن شاذان بلا اشکال است و حضرت امام هم می فرمایند که بسند جید]

سند این روایت در عیون دو سند است:]

۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِيٍّ النَّيسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ بَنِيْسَابُورٍ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيبَةَ النَّيسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيسَابُورِيُّ وَ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شَاذَانَ عَنْ عَمِّهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ وَ در علل فقط سند اول عیون را می آورند:

۹ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِيٍّ النَّيسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيبَةَ النَّيسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيسَابُورِيُّ

... قال: «فإن قال: فلم جعل اولي الأمر، وأمر بطاعتهم؟

نحوه شمول این روایت نسبت به ولایت فقیه یکی از دو امر یا هر دو است:

[اولا: اولی الامر مختص معصومین علیهم السلام نیست و شامل همه عصور است]

با این توضیح که روایت ، اولی الامر حقیقی را میگوید که خدا جعل کرده نه غاصبین این منصب

را زیرا خدا آنها را جعل نکرده و دستور به اطاعتشان نداده.

[ثانیا: این علتها معم است و شامل زمان غیبت هم می شود]

قيل: لعل كثيرة:

در اولین دلیل حضرت، به حکمت باری تعالی در وجوب دفع فساد انسانها استناد می کنند

(البته بدون این که در این قسمت صریحا نامی از حکمت باری بیاورند

هرچند در بیانهای بعدی از حکمت باری هم نام می برند «فلم يجز في حكمة الحكيم».)

منها: أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ، وَأَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ الْحَدَّ - لَمَّا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ -

[دلیل اول] نصب اولی الامر این است که: مردم در چارچوب مخصوصی باید حرکت کنند و الا فاسد می شوند و تنها راه جلوگیری از تعدی از حدود و فساد جامعه، این است که حاکم امینی بگذارد که از تعدی و انجام امور ممنوعه جلوگیری کند.]

و الا- اگر حاکمی نباشد- افراد لذات و منافع خودشان را بخاطر این که ممکن است باعث فساد دیگران شود ترک نخواهند کرد.

لم يكن يثبت ذلك ولا يقوم إلّا بأن يجعل عليهم فيه أميناً، يمنعهم من التعدّي و الدخول

فیما حظر علیهم؛

لأنّه إن لم یکن ذلك كذلك، لکان أحد لا یتربک لذّته ومنفعته لفساد غیره،

[البته الان در صدد نیستیم که آن امین کیست و شرایطش چیست؟]

و به همین دلیل خداوند قیمی قرار داد که آنها را از دخول در فساد منع کند و حدود و احکام را در میان آنها جاری نماید.

فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد، و یقیم فیهم الحدود و الأحکام.

[این همان حکمت باری تعالی است که حضرت با این بیان آن را فرموده اند]

و در دلیل دوم به وجوب حفظ نظام اشاره می کنند و می فرمایند:

(نصب حاکم بر اساس حکمت حکیم لازم است به دلیل: وجوب دفع دشمن / وجوب دفع ظالمان و مویدش هم این است که می بینیم هیچ ملتی نیست مگر این که قیم و رئیسی دارد.)

ومنها: أنا لا نجد فرقة من الفرق، ولا ملّة من الملل، بقوا وعاشوا إلابقیّم ورئیس لما لا بدّ لهم

من أمر الدین و الدنیا، فلم یجز فی حکمة الحکیم أن یتربک الخلق ممّا یعلم أنّه لا بدّ لهم

منه، ولا قوام لهم إلابه، فیقاتلون به عدوّهم، و یقسمون به فیئهم، و یقیم لهم جمعتهم

وجماعتهم، و یمنع ظالمهم من مظلومهم.

[در دلیل سوم: حضرت به لزوم حفظ دین از تغییر استناد می فرمایند:]

ومنها: أنّه لو لم یجعل لهم إماماً قیماً أمیناً حافظاً مستودعاً، لدرست الملّة، وذهب الدین،

[خلاصه این دو دلیل این که : اگر حکومت نباشد

هم دنیای مردم در خطر می افتد (دلیل وجوب حفظ نظام)

هم دین مردم از بین می رود (دلیل لزوم حفظ دین)

وغيّرت السنّة و الأحکام، ولزاد فيه المبتدعون، ونقص منه الملحدون، وشبّهوا ذلك علی

المسلمین؛ لأنّا قد وجدنا الخلق منقوصین، محتاجین غیر کاملین، مع اختلافهم واختلاف

أهوائهم وتشتّت أنحائهم.

فلو لم یجعل لهم قیماً حافظاً لما جاء به الرسول، لفسدوا علی نحو ما بیّنّا،

[البته مراد فقط فساد ظاهری نیست بلکه فساد حقیقی یعنی فساد اخلاقی و دینی و دنیایی

□ یعنی

♦ اگر اصلاً حکومتی نباشد همه نوع فساد پیش می آید

♦ و اگر حکومت با عرضه دنیایی فقط باشد

♦ فقط دنیا را حفظ می کند -مثل قلیلی از کشورهای اروپایی-

♦ اما دین و اخلاق فاسد می شود

♦ و اگر حاکم الهی بر مسند قدرت باشد دین و دنیای مردم حفظ می شود.]

وغيّرت الشرائع و السنن و الأحکام و الإیمان، وکان فی ذلك فساد الخلق أجمعین»

توضیح:

اگر می خواهید تغییر دین را ببینید نگاه کنید به

1) جمعیت علویون سوریه و ترکیه و آرژانتین

این سه جمعیت هم زمان با صفویه که به ایران آمدند به آن سه منطقه رفتند

در ایران: علما با ورود به دستگاه صفویه جلوی انحراف آنها را گرفتند

اما در سوریه و ترکیه که قلیلی از آداب و سنن تشیع در بین آنها جاری است

اما در آرژانتین آن قدر است که از احکام بدیهی اسلام و قرآن هم دور هستند
مثلا مرده ها را در تابوتهای گچی در اتاقهایی دفن می کنند و یک قسمت را سوراخ می
گذارند که شیرابه آنها بیرون آید.

(2) تا قبل انقلاب اسلامی ابواب امر به معروف و نهی از منکر و حدود و دیات و قصاص از رساله ها حذف
شده بود(مثل احکام عبید و اماء که بخاطر عدم ابتلاء حذفش کردند.)

در منهای که رساله مرحوم حکیم است حدود و دیات و قضا و شهادت نیست
بخاطر این که مبتلا به نبوده

و معلوم است که حذف اینها کم کم به حذف از فرهنگ مردم می انجامید
(از دل برود هرآنچه از دیده برفت)

(3) و نگاه کنید به روایت امام هادی علیه السلام که هشدار می دهند که اگر علما نبودند دین مردم از دست
می رفت و مردم در شبکه های ابلیس گرفتار می شدند

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۳۴۴

۲۲۵ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ [فِي الْمَحْجَةِ: قَائِمْنَا] ع [عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَجَلَ اللَّهُ
تعالی فرجه]

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۳۴۵

مَنْ الْعُلَمَاءُ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَفَذِّينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَابِكَ
إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فَخَاخِ النَّوَاصِبِ
لَمَّا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسْكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ
السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا - أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
این روایت در منابع ذیل هم آمده: .

عنه منية المريد: ۳۵،	و المحجة البيضاء: ۱-۳۲،	و عنه في البحار: ۲-۶ ح ۱۲	و عن الاحتجاج: ۱-۹.
----------------------	-------------------------	---------------------------	---------------------

معلوم است که:

نبود عالم موجب فساد کل دین خواهد شد

نبود حاکم موجب فساد آن قسمت از دین که حکومتی است(بلکه شاید کل دین بخاطر حمله ملحدان و

فقدان قوه اجرایی برای دفع مبتدعین و اهل ریبه و ضلالت)

[بعد از این ایشان به نهج البلاغه اشاره می کنند که فرموده:]

وفي «نهج البلاغة»:

«فرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك...» إلى أن قال: «والإمامة نظاماً للامة»

- نهج البلاغة (فيض الإسلام): ۵۱۲، الحکمة ۲۰۱.

[و به خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها که فرموده اند:]

وفي خطبة الصديقة سلام الله عليها:

«فرض الله الإيمان تطهيراً من الشرك...» إلى أن قالت: «و الطاعة نظاماً لِلْمِلَّةِ وَ الْإِمَامَةِ لَمَّا مِّنَ

الْفُرْقَةِ »

اللم: الجمع أي جمعاً للفرقة.

- علل الشرائع: ۲/۲۴۸؛ الفقيه ۳/۳۷۲: ۱۷۰۴.

من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص: ۵۶۷ (نسخه جامع الاحادیث ۵/ ۳)

إلى غير ذلك ممّا يدلّ على لزوم بقاء الولاية و الرئاسة العامة.

خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران. محقق موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) - دفتر قم، ۱۳۹۲ ه.ش.، کتاب البیع (امام)،

ما ان شاء الله بحث مستوفایی در باره روایات می کنیم که حدود سی روایت در این باره وجود دارد که در بحث روایی آنها را خواهیم گفت.
تا اینجا عبارات حضرت امام را خواندیم

(2) مرحوم خویی در تکمله منهاج می فرمایند:

توضیحاتی درباره منهاج، تکمله و مبانی آن
اصل منهاج، فتاوی مرحوم حکیم است که متن رساله عملیه برای عده ای از علمای نجف و تابعان آنها شده مثل مرحوم خویی، تبریزی، وحید، سیستانی، قمی، روحانی و...
این کتاب دو جلد است و مشتمل بر احکام عبادات و معاملات است
احکام قضا و شهادت و حدود و دیات و قصاص در منهاج نیست!
مرحوم خویی تکمله ای یک جلدی بر منهاج نوشته اند و آن را «تکمله منهاج» نامیدند.
احکام قضا، شهادت، حدود، قصاص و دیات که در منهاج وجود نداشت را مرحوم خویی در یک جلد اضافه کردند و نواقص آن را تکمیل کردند.
ایشان نخست برای تکمله ای که بر منهاج نوشته اند اقدام به نوشتن مبانی به قلم خودشان کرده اند و در مقدمه اش وعده می دهند که مبانی دو جلد اصلی منهاج را هم خواهم نوشت اما مثل این که این مساله محقق نشده است و به قلم ایشان مبانی منهاج نوشته نشده. (یا هنوز چاپ نشده؟)
مبانی منهاج الصالحین موجود در بازار (و در نزم افزار جامع فقه ۲) به قلم سید تقی طباطبائی قمی است که شرح درسهای خود ایشان است و ظاهراً ربطی به درس مرحوم خویی نداشته باشد.
***** این کتاب در اواخر عمر شریف ایشان نوشته شده و همان روزهایی بوده که در نجف زمزمه های ولایت فقیه پیدا شده بوده.
✓ ورود حضرت امام به نجف در سال ۱۳۴۴ شمسی (۱۳۸۵ قمری) بوده که به اصرار برخی شاگردان مثل آقای راستی کاشانی و قدیری و... درس بیع را شروع کردند و در سال ۱۳۴۸ به بحث ولایت فقیه رسیدند (که در جلد دوم از پنج جلد کتاب بیع آمده)

حضرت امام	کتاب بیع را	در سال ۱۳۸۵ قمری (۱۳۴۴ شمسی)	در نجف شروع کردند
حضرت امام	درس ولایت فقیه را	در سال ۱۳۸۹ قمری (۱۳۴۸ شمسی)	در نجف بیان کردند
✓ مرحوم خویی	مبانی تکمله منهاج، را	در سال ۱۳۹۵ قمری (۱۳۵۴ شمسی)	تمام کرده اند
مردم عراق	انتفاضه شعبانیه را	در سال ۱۴۱۱ قمری (۱۳۶۹ شمسی)	انجام دادند
مرحوم خویی	پایان عمر شریفشان	در سال ۱۴۱۳ قمری (۱۳۷۱ شمسی)	در نجف واقع شد.

✓ یعنی ایشان در اواخر عمر شریفشان (۱۸ سال قبل از ارتحال) به فتوای ولایت فقیه رسیده بودند و پانزده سال بعد عملاً به تحقق آن قیام کردند و قیام مردم عراق را رهبری کردند.
این تکمله در موسوعه ایشان در جلد های ۴۱ و ۴۲ آمده و جداگانه هم به چاپ رسیده
✓ تکمله منهاج در یک جلد به همین نام چاپ شده
✓ و شرح استدلالات فتاوی آن به عنوان «مبانی تکمله منهاج» در دو جلد چاپ شده
✓ در جامع فقه ۲ مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور هردو کتاب (تکمله و مبانی تکمله) به طور جداگانه موجود است
✓ اما در جامع فقه ۳ فقط موسوعه وجود دارد. که باید به جلد ۴۱ و ۴۲ آن مراجعه شود.
ایشان هم مانند حضرت امام ابتدا تقریر عقلی را برای ولایت فقیه ذکر می کنند و بعد آن را با روایات تایید می کنند
تکمله منهاج ج ۱ ص ۲۲۴ (موسوعه ج ۴۱ ص ۲۷۳ مساله ۱۷۷ از کتاب حدود / حد زانی)
[ایشان در باب اقامه حد توسط حاکم شرعی، در متن مساله می فرمایند:]

(مسألة ۱۷۷): يجوز للحاكم الجامع للشرائط إقامة الحدود علی الأظهر (۱).

[و در ذیل مساله این گونه بیان می کنند:]

(۱) هذا هو المعروف و المشهور بین الأصحاب، بل لم ينقل فيه خلاف

إلا ما حکي عن ظاهر ابني زهرة و إدريس

من اختصاص ذلك بالإمام أو بمن نصبه لذلك (الغنية ٤٣٧:٢، السرائر ٤٣٢:٣).

و هو لم يثبت،

[ما قبلا كلمات ابن زهره و ابن ادریس را نقل کردیم و دیدیم این ظاهر درست نیست چنانچه مرحوم خویی هم می فرماید «لم یثبت»]

قبلا از سرائر السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج ٣، ص: ٥٣٨ نقل کردیم که ابن ادریس از معتقدان به ولایت فقیه است:

ایشان با تکامل شروط، قبول ولایت را بر فقیه لازم می داند حتی اگر از طرف ظالم باشد و کمک به او را برای دیگران واجب می داند و مراجعه به غیر او را تحاکم به طاغوت می شمارد.

و يظهر من المحقق في الشرائع و العلامة في بعض كتبه التوقف (السرائر ٧٥:٤، منتهی المطلب ٩٩٤:٢ (هجري..))

شرايع در دو سه جای دیگر و علامه در دو سه کتاب دیگر من جمله تذکره را خواندیم که توقفشان رفع شده بود و ولایت را به طور مطلق برای فقیه قائل بوده اند:

[از محقق]

در (شرايع ج ٤ ص ٦٠) نقل کردیم که

با عدم امام، قضاوت فقیه را نافذ می دانند به حکم فانی جعلته قاضیا

و هكذا در مختصر النافع]

و از علامه در قواعد (قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ١، ص: ٥٢٥)

و جوب ترافع به مجتهد جامع شرایط را نقل کردیم و ایشان حتی شرایط و علوم پیش نیاز اجتهاد را هم ذکر کردند

و همچنین فرمودند کسی که به غیر او مراجعه کند کان ماثوما.

مراجعة کنید به مقدمه دوم (اقوال علما درباره ولایت فقیه)

و يدلّ علی ما ذکرناه أمران:

الأوّل: أنّ إقامة الحدود إنّما شرّعت للمصلحة العامّة و دفعاً للفساد و انتشار الفجور و الطغیان بین الناس، و هذا ینافی اختصاصه بزمان دون زمان، و لیس لحضور الإمام (علیه السلام) دخل في ذلك قطعاً،

[این تقریر اولشان که مصالح عامه ای که در اقامه حدود هست مخصوص زمان حضور امام علیه السلام نیست]

می گوید: همان حکمتی که در تشریع حدود در زمان حضور هست مقتضی اقامه حدود در زمان غیبت هم هست.

فالحكمة المقتضية لتشريع الحدود تقضي بإقامتها في زمان الغيبة كما تقضي بها زمان

الحضور.

اما تقریر دوم: ایشان به اطلاق ادله حدود در کتاب و سنت استناد می کنند

الثاني: أنّ أدلّة الحدود کتاباً و سنّة مطلقة و غیر مقیّده بزمان دون زمان،

كقوله سبحانه «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»، (النور ٢:٢٤).

و قوله تعالى «السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (المائدة ٣٨:٥).

و هذه الأدلّة تدلّ علی أنّه لا بدّ من إقامة الحدود،

اما متصدی اقامه حدود کیست؟

و لكنّها لا تدلّ علی أنّ المتصدّي لإقامتها من هو؟

همه افراد که نمی توانند متصدی باشند چون اختلال نظام می شود و سنگ روی سنگ بند نمی شود

و من الضروري أنّ ذلك لم يشرّع لكلّ فرد من أفراد المسلمين،

فإنّه يوجب اختلال النظام، و أنّ لا يثبت حجر على حجر،

بلکه روایات هم تصریح می کند که همه کس حق اجرای حدود را ندارد

بل يستفاد من عدّة روایات أنّه لا يجوز إقامة الحدّ لكلّ أحد

منها: صحیحة داود بن فرقد، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول:

«إنّ أصحاب رسول الله (صلّى الله عليه و آله و سلّم) قالوا لسعد بن عباد: أ رأيت لو

وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً به؟

قال: كنت أضربه بالسيف،

قال: فخرج رسول الله (صلّى الله عليه و آله و سلم) فقال: ماذا يا سعد؟

فقال سعد: قالوا: لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً به؟

فقلت: أضربه بالسيف،

فقال: يا سعد، فكيف بالأربعة الشهود؟

فقال: يا رسول الله بعد رأي عيني و علم الله أن قد فعل؟

قال: اي و الله بعد رأي عينك و علم الله أن قد فعل، إنّ الله قد جعل لكلّ شيء حداً،

و جعل لمن تعدّى ذلك الحدّ حداً» (الوسائل ١٤:٢٨ / أبواب مقدمات الحدود ب ٢ ح ١)

بنابر این: باید به قدر متیقن مراجعه کنیم که حاکم شرعی و من الیه الامر است

فإذن لا بدّ من الأخذ بالمقدار المتیقّن، و المتیقّن هو من إلیه الأمر، و هو الحاکم الشرعی.

[مقایسه کلام مرحوم خویی و حضرت امام تا اینجا:]

مشترکات:

مرحوم خویی:

به هرج و مرج اشاره کردند.

و اطلاق ادله حدود

علاوه بر دلیل حکمت حدود

حضرت امام:

و حفظ نظام را واجب دانستند

و عدم نسخ را فرمودند

قوانین سیاسی اسلام

مفترقات:

مرحوم خویی:

بعد از ادله عقلیه، با قدر متیقن گیری رسیدند به مجتهد جامع شرایط

حضرت امام:

قدر متیقن گیری از دلیل عقل نداشتند و در این قسمت من هو الحاکم را بیان نکردند

حضرت امام:

به کمال دین و وجوب حفظ ثغور بلاد مسلمین اشاره کردند

مرحوم خویی:

از این دو دلیل یادی نکردند

سپس مرحوم خویی، تقریر عقلی خود را با روایات تایید می کنند:

و تؤید ذلك عدّة روايات:

[نخست توقیع شریف را می آورند (همان روایت اسحق بن یعقوب کلینی که در رجال آن را تضعیف کرده ولی اینجا در فقه تاییدش می کنند و از آن دفاع و به آن استدلال می کنند)]

منها:روایة إسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمّد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ، فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان (عليه السلام): «أمّا ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك إلى أن قال: و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله». (الوسائل ١٤٠:٢٧ / أبواب صفات القاضي ب ١١ ح ٩)

[حوادث واقعه یعنی هرچه که شان آنها مراجعه به والی است] ***** روایت دوم:

و منها:رواية حفص بن غياث، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) من يقيم الحدود: السلطان أو القاضي؟ «فقال: إقامة الحدود إلى من إليه الحكم». (الوسائل ٤٩:٢٨ / أبواب مقدمات الحدود ب ٢٨ ح ١) فإنّها بضميمة ما دلّ على أنّ من إليه الحكم في زمان الغيبة هم الفقهاء تدلّ على أنّ إقامة الحدود إليهم و وظيفتهم.

سند عامی موثق است:

محمد بن علی بن الحسین: شیخ صدوق نقل می کند
از سلیمان بن داود المنقری: عامی است که نجاشی او را موثق و ابن غضائری ضعیف می داند
حفص بن غیاث: عامی موثق
[در این قسمت مرحوم خویی:

مسلم می گیرند که ادله ای وجود دارد که دلالت می کند: «در زمان غیبت ، من الیه الحكم فقها هستند»
لذا وقتی اقامه حدود را به عهده من الیه الحكم می داند ایشان می فرمایند: همان فقها مراد است.]
دقت شود:

بحث مرحوم خویی درباره اقامه حدود است که از اختیارات سطح بالای ولایت فقیه است
یعنی جزء مواردی است که اختیار آنها نیاز به قوه مجریه و نیروی انتظامی دارد
لذا می فرمایند: اجرای حدود به دست من الیه الحكم است و من الیه الحكم همان فقها هستند.
علاوه بر این که: من الیه الحكم یعنی همان حاکم

سپس ایشان ادله مخالف را نقل و آنها را رد می کنند:

و أمّا الاستدلال على عدم الجواز بما في دعائم الإسلام و الأشعثيّات عن الصادق (عليه السلام) عن آبائه عن علي (عليهم السلام): «لا يصلح الحكم و لا الحدود و لا الجمعة إلّا بإمام». (المستدرک

٤٠٢:١٧ / کتاب القضاء ب ٢٣ ح ٢، دعائم الإسلام ١:١٨٢، الأشعثيّات: ٤٣.)

ففيه:أنّ ما في دعائم الإسلام لإرساله لم يثبت. و أمّا الأشعثيّات المعبر عنها بالجعفریّات أيضاً فهي أيضاً لم تثبت.

[ایراد اولی که می گیرند ایراد سندی است

ایراد هردو روایت این است که ضعیف السند است و در مقابل روایت اما الحوادث الواقعة نمی تواند بایستد

در عبارت:

بعد از این که توضیح ضعف سند را می دهند
و نتیجه می گیرند که این کتاب موجودی که به نام اشعثیات در دست ما هست با آنچه نجاشی توثیق

کرده همخوانی و مطابقت ندارد و نمی توان به آن اعتماد کرد.
و بعد از یکی دو صفحه که درباره عدم اصالت سند کتاب موجود صحبت می کنند
چنین نتیجه گیری می کنند که:

...فالننتیجة: أنَّ الكتاب الموجود بأيدينا لا يمكن الاعتماد عليه بوجه.

توجه شود: ایراد سندی به روایات مخالف یعنی روایات مخالف نزد ایشان ایراد سندی نداشته
**** و ایراد دومشان به دلالت روایات است

که می فرمایند:

حتی اگر سند هم صحیح باشد باید در مدلول روایت تصرف کنیم
زیرا

این روایت، اقامه جمعه را هم منحصر در امام می داند
در حالی که مشهور فقها می گویند: در زمان غیبت نماز جمعه صحیح است

پس باید روایت را توجیه کنیم

مثل این که بگوییم: روایت در صدد بیان وظیفه اولیه است

می گوید: اولاً و بالذات، اجرای حدود و جمعه از اختیارات امام است و کار هرکسی نیست.

اما امکان واگذاری آن توسط امام به نایب و جانشینش را نفی نمی کند

چه از راه اذن خاص:

یعنی واگذاری به نواب خاص و استانداران منصوب، در زمان حضور

یا از راه اذن عام:

یعنی واگذاری به فقیه جامع شرایط در زمان غیبت

بناءً علی ما هو الصحيح و المشهور من جواز إقامة الجمعة في زمان الغيبة، فلو صحّت الرواية
لزم التصرّف في مدلولها و حمله علی الوظيفة الأولى، و لا ینافي ذلك جوازها لغير الإمام بإذنه
الخاصّ أو العامّ.

به نظر ما: پیرامون دلالت روایت دعائم و اشعّیات، این جواب را هم می توان گفت:

مراد از «امام» شخصیت حقوقی امام به حق جامعه است (امام = من الیه الحکم)
بنابر این:

اولاً: اختصاص به امام معصوم علیه السلام ندارد

ثانیاً: با اختصاص اجرای حد به من الیه الحکم منافاتی ندارد

مویّد:

همانطور که عبارت «الا بامام» یقیناً شامل پیامبر هم می شود و آن را نفی نمی کند.

قطعا شامل حاکمان منصوب توسط امامان و پیامبر هم می شود و آنان را نفی نمیکند

(3) مقایسه کلمات این دو بزرگ:

وقتی که بسنجیم کلمات امام و مرحوم خویی طابق النعل بالنعل است

البته حضرت امام دو تقریر بیشتر از مرحوم خویی دارند.

چنانچه مرحوم خویی قدر متیقن گیری از عقل هم می کنند

بیانهای مشترک بین مرحوم خویی و حضرت امام که مقصود واحد دارند -هرچند

عبارتشان مختلف است- به شرح ذیل است:

شماره	کلام حضرت امام	کلام مرحوم خویی
۱	مشترک	اسلام قوانین سیاسی و اجتماعی دارد(صغرای قاعده حکمت)
۲	مشترک	اسلام نسخ نشده ،
۳	مشترک	حفظ نظام واجب است(صغرای حکمت)
۴	اختصاصی	اسلام دین کامل است

	حضرت امام	
۵	اختصاصی حضرت امام	حفظ ثغور بلاد مسلمین واجب است (حکمت)
۶	اختصاصی مرحوم خویی	قدر متنیق مجری این احکام ، فقیه جامع شرایط و من الیه الحکم است.

تا این جا پنج تقریر را گفتیم

تا کنون پنج تقریر برای دلیل عقل برای ولایت فقیه گفته ایم:

1- تقریر اول: **قاعده حکمت** (حکم عقل / به قانون حکمت / مستقلات عقلیه/عدل و ظلم)

اسلام قوانین سیاسی و حکومتی (حکومت) دارد و این احکام نسخ نشده و قاعده حکمت اقتضا می کند که برای زمان غیبت هم حاکم نصب کرده باشد

2- تقریر دوم: **قاعده لطف** (حکم عقل / به قانون لطف / مستقلات عقلیه/عدل و ظلم)

اسلام حکومت دارد و نسخ نشده و قاعده لطف اقتضا می کند که برای زمان غیبت هم حاکم نصب کرده باشد.

3- تقریر سوم: **تمامیت دین** (حکم عقل / در غیر مستقلات عقلیه / بالتلازم العقلیه ای)

(الدلالة التضمنیه)

اسلام دین کامل است و هرآنچه را نیاز بوده گفته پس باید برای این مهم ترین نیاز جامعه فکری کرده باشد

4- تقریر چهارم: **حفظ نظام** (حکم عقل / در غیر مستقلات عقلیه / مقدمه واجب)

حفظ نظام دنیوی جامعه از اهم واجبات است و متوقف بر نصب حاکم است

5- تقریر پنجم: **حفظ ثغور** (حکم عقل / در غیر مستقلات عقلیه / مقدمه واجب)

حفظ ثغور مسلمین عقلا واجب است و متوقف بر نصب حاکم است

6- تقریر ششم: **لطف عنائی**

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری وکلای فراوانی داشتند

مثلا در رجال نجاشی بیش از بیست مورد را تصریح می کند که فلان شخص وکیل ناحیه مقدسه بوده

و حتی در همدان و آذربایجان و سایر جاها وکیل خاص داشتند

مثلا قاسم بن علی با این که کور بود وکیل حضرت در آذربایجان بود

شیخ صدوق در روایتی از محمد بن ابی عبدالله کوفی به دوازده نفر از وکلای ناحیه مقدسه تصریح می کند

(کمال الدین، ص ۴۴۲)

و می گوید: وکلایی که با امام زمان (ع) ارتباط داشتند و از معجزات او مطلع بودند و آن حضرت را دیدند، به شرح ذیل هستند:

۱. از بغداد:

- ✓ عثمان بن سعید عمری
- ✓ فرزندش محمد بن عثمان،
- ✓ حاجز بن یزید و شاء،
- ✓ ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، عطار
- که مرّد بین چند نفر است
- و یکی از آنان احمد بن محمد یحیی العطار است.

۲. از کوفه: عاصمی،

که لقب دو نفر است:

عیسی بن جعفر بن عاصم
و احمد بن محمد بن طلحه عاصمی کوفی.

۳. از اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار.

۴. از قم: احمد بن اسحاق بن سعد اشعری.

۴ امام را درک کرد از امام جواد علیه السلام تا امام زمان علیه السلام
از کسانی است که لایق زیارت امام زمان علیه السلام در زمان حیات امام حسن عسکری
علیه السلام شده.

۵. از همدان: محمد بن صالح.

۶. از منطقه ری:

✓ بسامی، که نسب او شناخته نیست،
✓ ابوالحسین اسدی یعنی محمد بن جعفر بن محمد بن عون
که خودش راوی این فهرست است
و به محمد بن ابی عبدالله کوفی معروف است.

۷. از نیشابور: محمد بن شاذان

۸. از آذربایجان: قاسم بن علاء همدانی.

از قبیله همدان بود (قبیله ای از یمن بوده که به کوفه مهاجرت کرده اند)
همدان که از شهرهای ایران است معربش «همدان» است.

۱۱۷ سال عمر کرد و از ۸۰ سالگی تا حدود یک ماه قبل مرگش نابینا بود

حضرت در نامه آخرشان به او خبر دادند که هفت روز دیگر مریض می شوی و بینایی ات
باز می گردد و ۴۰ روز دیگر از دنیا می روی

(او این خبر را به عبدالرحمن همکار (شریک) سنی اش داد و او انکار کرد و گفت تاریخ
مرگ را کسی جز خدا نمی داند.

به او گفت: این دو تاریخ را یادداشت کن و اگر تخلف شد بدان که مذهب من باطل است. اما
وقتی قاسم در همان تاریخها مریض شد و مرد شریکش عبد الرحمن در تشییع جنازه او بر
سر زنان شرکت کرد و شیعه شد)

فرق وکلای خاصه، با نواب اربعه این بوده که

نواب اربعه، اختیار تام در وکالت داشتند و خدمت حضرت می رسیدند

اما وکلاء - با واسطه یا بی واسطه- نامه ها را می فرستادند و جواب می گرفتند

بالاخره

در غیبت صغری این لطف عنائی امام زمان علیه السلام بوده

و عقل می گوید در زمان غیبت کبری هم این لطف عنائی را باید داشته باشند

همه انمه علیهم السلام اینچنین بوده اند که

در زمان خانه نشینی و در محیط شیعیان حاکم داشتند و قاضی داشتند
البته به طور مخفیانه و تقیه ای

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام هم

به شهرها و کشورهای مختلف استاندار و نماینده می فرستادند

اما سیستم وکالت در شیعه از زمان امام صادق علیه السلام به طور جدی اجرا شد

و شیعه آموزش دید که حتی با حضور امام علیه السلام هم به نمایندگان حضرت مراجعه کند.

و معنا ندارد بگوییم

لطف عنائی امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ایشان وجود ندارد
و حضرت شیعه را از این نظر مهمل گذاشته اند

لذا باید در غیبت کبری هم حاکم تعیین کرده باشند

و البته روی شخص که نمی شود لذا بر می گردد به اینکه با عنوان مشخص کرده باشند

و این عنوان کیست؟

از نظر عقلی باید قدر متیقن گرفت (الاقرب فالاقرب)

(هرچند روایات هم همین قیود را لازم می داند اما فعلا قصد ما تمسک به عقل است)

و قدر متیقنش این است که اسلام شناس عادل و مدبر باشد

ان قلت: قیاس غیبت صغری به کبری صحیح نیست

قلنا: قیاس نیست

بلکه می گوئیم در حاق حکومت نهفته است که هر حاکمی استاندار می خواهد و حضرت در زمان غیبت هم جانشین و حتی استاندار می خواهند و این را با عنوان معلوم کرده اند

یعنی ما می گوئیم:

همان حکومت و امامتی که مقتضی تعیین وکیل و حاکم در زمان حضور و غیبت صغری بود در زمان غیبت کبری هم هست و باید وکیل و حاکم داشته باشند.

7- تقریر هفتم: لغویت احکام و تعطیل موقت دین

اگر قائل شدیم احکام الهی مربوط به زمان حضور است؛ اطلاق ندارد و مربوط به زمان غیبت نیست

یعنی

قرآن نازل شده برای ده سال حیات پیامبر و همچنین زمان ظهور امام زمان علیه السلام و احکام قرآن در فاصله زمان نسبتا طولانی بین این دو-العیاذ بالله از طولانی تر شدنش - تعطیل است

و این مستلزم لغویت احکام در این زمان است

این که بگوئیم حتی اگر می توانیم باز نباید تشکیل حکومت دهیم و این احکام را اجرایی کنیم.

یعنی همه این احکام در طول زمانهای متمادی قبل از ظهور، لغو است و عمده ای احکام دین در زمان غیبت تعطیل است.

ان قلت:

برای عدم لغویت ، فایده اجمالی کافی است و ممکن است فایده اش همان ده سال و زمان ظهور باشد و با توجه به این دو زمان دیگر لغویتی لازم نمی آید.

قلنا:

اشکال ناظر به لغویت در جعل نیست تا بگوئید:

در زمان حضور که معلوم است لغویتی نیست

و همین مقدار برای عدم لغویت در جعل احکام کافی است

بلکه ناظر به تعطیلی دین در زمان غیبت است:

اشکال در لغویت احکام نسبت به مسلمانان زمان غیبت است.

یعنی:

احکام دین خاتم برای همه زمانها جعل شود اما در زمان غیبت حق اجرای صحیح آنها را نداشته باشند یا فکری برای اجرای صحیح آنها نشده باشد. خوب این یعنی نسبت به این زمانها، جعل این احکام لغو است و دین دیگر برای همه زمانها نیست بلکه مخصوص زمان حضور است و این با خاتمیت دین سازگار نیست.

خلاصه این که: اشکال لغویت و تعطیل مربوط به زمان غیبت است

و چون این زمان تا کنون مدت معتناهی است و ممکن است مدتهای مدید دیگری هم طول بکشد

نمی توان پذیرفت که:
در همه این زمانها اجرای احکام اسلام تعطیل باشد
و احکام برای تمام این مدت بلافایده به حساب بیاید.

ان قلت:

احکام خدا در مدتهای مدیدی از زمان آدم تا خاتم و بعد از آن اجرا نمی شده
آیا این لغویت و تعطیل دین نیست؟

قلنا:

درست است که احکام الله در زمانهای متمادی توسط مردم اجرا نمی شده
اما این از ناحیه حکیم نبوده بلکه به اختیار مردم بوده.

عدم اجرا	از طرف مردم	حرفی است
و عدم اجازه اجرا	از طرف خدا	حرفی دیگر

سخن در این است که اگر خداوند حق اجرای این احکام را در زمان غیبت نداده باشد منجر به لغویت و
اهمال از ناحیه حکیم می شود

و این یعنی از طرف خدا برای جامعه فکر نشده و احکام تعطیل شده است

اما اگر اجرایش لازم باشد ولی مردم با اختیار خودشان اجرایش نکنند این منجر به معصیت مردم است نه
لغویت در جعل و یا اهمال از ناحیه حکیم.

مشکل نقص از جانب حکیم است که باید نباشد

اما اجرا توسط مردم که معلوم است باید با اختیار آنها صورت پذیرد.

8- تقریر هشتم: هدف خلقت

انسان مسلما خلق شده برای کمال

مگر این که خودش جلوی کمال خودش را بگیرد

خدایی که همه چیز را برای انسان آفریده:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (لقمان: ۲۰)

اما انسان را برای خودش خلق کرده:

«وَأَصْطَفَيْتَكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۰)

مضمون این دو آیه شریفه به طور یک جا در حدیث قدسی آمده و این حدیث در منابع متعددی از شیعه این
حدیث به طور مرسل نقل شده که:

أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: عَبْدِي خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي

مثل:

1- حافظ رجب برسی در

مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص: ۲۸۳

2- سید علی خان کبیر در

رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين، ج ۱، ص: ۳۶۳

3- شیخ حر عاملی در

الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)، ص: ۷۱۰

4- ابوالحسن شعرانی در پاورقی کتاب

شرح الکافی-الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۴، ص: ۳۰۶

5- میرزا حبیب الله هاشمی خویی در

و معنای خلقت برای خودش همان است که در آیه شریفه آمده

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶)

ای لیعرفون

ابن عباس در تفسیرش که میگوید: هرچه در آن هست را از امیر المومنین علیه السلام گرفته

ام می گوید: «ای لیعرفون»

ملاصدرا در شرح اصول کافی چندین مرتبه این آیه را می آورد و بعد از آن میگوید: ای

لیعرفون

در حدیث مرسله قدسی در منابع شیعه نیز آمده که هدف خلقت معرفت الله بوده:

قال داود عليه السلام: يا رب، لماذا خلقت الخلق؟ قال: كنتُ كنزاً محْتِماً، فأحببتُ أن أعرف، فخلقتُ الخلق لكي

أعرف.

ولی آیا هدف، عبادت بوده یا معرفت یا معرفت مقدمه عبادت است یا برعکس؟

اینها مهم نیست بلکه محتوای آیات و روایات قرآن این است که هدف از خلقت انسان، کمال او بوده یا به

عبادت یا به معرفت یا هر دو در عرض هم یا در طول هم ...

برای رسیدن به کمال مطلوب باید

هم دنیای انسان آباد باشد تا از نظر جسمی بتواند کامل شود

هم آخرتش باید آباد باشد تا بتواند از نظر روحی کامل شود

و ارسال رسل و انزال کتب برای همین بود که زمینه کمال فراهم شود

همه انبیاء آمدند تا همین زمینه کمال را برای او فراهم کنند تا آدم بسازند

*****و معلوم است که نبی و کتاب زمانی می تواند آدم ها را بسازد که**

۱ و لا: حکومت بر روح داشته باشد و بتواند روح را اداره کند

ثانیا: بتواند از نظر جسمی او را در رفاه بگذارد چرا که: «من لا معاش له لا معاد له» و «الناس علی دین

ملوکهم»

شکی نیست که نوع حکومت در نحوه دینداری مردم موثر است

این مطلب نزد عقل واضح است

علاوه بر این که:

در ضرب المثلها هم آمده که: «الناس علی دین ملوکهم»

و عده زیادی ای از محدثین نیز آن را به پیامبر نسبت داده و معروف و مشهورش دانسته اند

مثل: اربلی در کشف الغمه: «فی الحديث و المثل»

کشف الغمه فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۲، ص: ۲۱

ومثل: علامه مجلسی در (لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۸، ص: ۳۸) می فرماید:

«موجب حدیث شریف که از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم مشهور و

معروفست که الناس علی دین ملوکهم»

در جهان بینی اسلامی: حکومت برای آماده کردن زمینه سعادت ابدی انسانها است

نه فقط برای دنیای مردم که آن هم هست چرا که مقدمه آخرت است

و این که بگویند: حکومت نباید مردم را به زور به بهشت ببرد یا اصولاً وظیفه حکومت بهشت

بردن مردم نیست ناشی از عمق بی اطلاعی از دستورات اسلام است

به زور هیچ کس را نمی شود به بهشت برد اما از اصلی ترین وظیفه حکومتها ایجاد زمینه سعادت

و به بهشت رفتن مردم است.

لذا همیشه باید خداوند زمینه ایجاد یک حکومت الهی و پیامبری را در زمین فراهم داشته باشد

اما این که مردم بپذیرند یا خیر بر عهده خودشان است
صحبت این است که از طرف خدا نباید نقصی در کار باشد و نباید اهمالی رخ داده باشد

و از زمان حضرت آدم تا کنون همیشه از طرف خدا نقصی نبوده

و یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و بیش از آن وصی پیامبران آمده اند تا زمینه برای آنها که می خواهند رشد کنند فراهم باشد

به قول حضرت امام:

خداوند قبل از آن که انسانی در کره زمین بیاید اول پیغمبرش را به زمین فرستاد.

اما نسبت به زمان غیبت:

اگر قائل شدیم در زمان غیبت ، حکومت اسلامی داریم آن وقت از طرف پروردگار کوتاهی نیست
اما اگر قائل شدیم حکومت اسلامی نیست موجب نقض غرض و اهمال از ناحیه حکیم تبارک و تعالی می شود

9- تقریر نهم: نیاز شیعه

شیعه احتیاج به حکومت دارد در دعاوی و مشکل های دینی اش

باید مرجعی برای حل منازعات و مخاصماتش داشته باشد

(به قول روایت: حوادثی جلو می آید مثل دعاوی حقوقی و قضایی و مشکلات اجتماعی و در یک کلام «حوادث واقعه»)

و این که باید مرجع و ملجأ داشته باشد امر ضروری است

اما مرجع حل مشکلات شیعه در زمان غیبت:

اگر تعیین شده باشد (که ما قائل به ولایت فقیه شدیم)

خوب باید مراجعه کند به اسلام شناس عادل مدبر (جامع علم و عدالت و کفایت)
و اشکالی در آن نیست.

اگر تعیین نشده باشد

باید شیعه مراجعه کند به طاغوت

و مراجعه به طاغوت عقلا و نقلا ممنوع است

در قرآن شریف هم آیات فراوانی بر نهی از داریم مثل:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (هود ۱۱۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ

قَدْ آمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً (النساء ۶۰)

و در احادیث، جایگاه اعوان ظلمه مانند جایگاه ظلمه است.

به عبارت دیگر این که:

از یک طرف حق مراجعه به طاغوت نیست

و از طرفی احتیاج شدید هست به وجود ملجائی برای حوادث واقعه

لذا عقل ما می گوید طاغوت نه، بلکه- قدر متیقن، این است که فردی - اسلام شناس ،عادل و مدبر باشد

(یعنی مجتهد جامع الشرایط) (جامع بین علم و عدالت و کفایت)

موید:

در روایات ، دقیقاً به این بیان تصریح شده
هرچند ارشادی است اما موید می تواند باشد

مثلاً در مقبوله عمر بن حنظله

راوی گفت در دعاوی آیا حق مراجعه به حکام داریم یا نه؟

حضرت فرمودند این مراجعه به طاغوت است

و عمر بن حنظله در مساله گیر کرد

چون از طرفی می دانست اصل مراجعه ضروری است
و از طرفی حضرت فرمودند به حکام جور مراجعه نکن

لذا پرسید پس چه کنم؟

و حضرت فرمودند به روات حدیث ما- که این شرایط را داشته باشد- مراجعه کن.

10- ***تقریر دهم: ضرورت حکومت

حکومت یک ضرورت است

جامعه حتی اگر در حد یک روستا باشد نمی تواند بدون حکومت باشد

حکومت رئیس می خواهد

در دل مفهوم حکومت نهفته است که حکومت سرپرست می خواهد

به حکم عقل، قدر متیق این است که فقیه عادل مدبر رئیس حکومت باشد

چنانچه عقل می گوید:

اگر چنین کسی نبود الاقرب فالاقرب حاکم شود

باید عدول مومنین یا حتی مومنین فاسق یا هرکس توانست متکفل امر حکومت شود تا جلوی هرج و مرج در جامعه را بگیرد

الحمد لله در طول تاریخ هیچگاه شیعه دچار فقدان فقهان نشده

هرچند در اجراء، حکومت به دست آنها نبوده اما شیعه حاکم خودش را داشته است

اگر مستقلاً نمی تواند حاکم باشد اگر می شود باید وارد دستگاه جور شود و خدمت کند

مثل علی بن یقطین و نجاشی و علامه مجلسی و شیخ بهایی و محقق کرکی ها

و همه اینها امور عقلی است و عقل ما می فهمد

11- تقریر یازدهم: ارتکاز شیعه

تاریخ شیعه گواهی می دهد

همیشه در ولایت فقیه از مسلمات و مرتکرات بوده و مردم و علما به آن اعتقاد داشته و به مقتضیات آن عمل می کرده اند.

این حکومت همیشه بوده امامخفی از سلاطین و حاکمان ظاهری جامعه بوده

تعابیر علما از آن مختلف است اما همه به یک حقیقت اشاره می کند

حضرت استاد آیت الله العظمی مظاهری ادام الله ظله می فرمودند:

من یک خلعان ذهنی دارم که اصلاً نزاع در ولایت فقیه لفظی است

چون لزوم وجود مرجع تقلید را همه میگویند چه سنی یا شیعه یا اخباری و اصولی همه می گویند مرجعه تقلید همان مجتهد جامع الشرایط است

و شیعه کفایت و تدبیر را هم جزء شرایط می داند

چنانچه

بعد از شیخ انصاری با این که همه گفتند مرحوم نجم آبادی اعلم است

اما ایشان گفت : چون من تدبیر لازم را ندارم و علمیت کافی نیست لذا مرحوم میرزای

بزرگ (یعنی: میرزا محمد حسن شیرازی) باید مرجع باشد.

سید محمدحسن حسینی (۱۳۱۲-۱۲۳۰ق) (۱۱۹۴-۱۲۷۳ش) مشهور به میرزای شیرازی،

میرزای بزرگ و میرزای مجید،

از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم بود که فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد.

با بعد از میرزای بزرگ همین اتفاق افتاد که همه گفتند سید محمد فشارکی اعلم است

و ایشان فرمود من اعلم هستم اما کفایت هم میخواد و آن را مرحوم میرزای کوچک دارد

میرزا محمدتقی شیرازی (۱۳۳۸-۱۲۵۶ق)، معروف به میرزای دوم یا میرزای کوچک،

از مراجع تقلید و رهبر سیاسی نهضت استقلال طلبی عراق در قرن سیزدهم و چهاردهم قمری.

از معروفترین اقدامات وی صدور فتوا با مضمون وجوب نبرد با انگلیسی ها است.

لذا اسمش را حکومت نگذاریم تا این بحثها نشود

فقها در طول تاریخ با تعبیر مختلفی از ولی فقیه یا مجتهد جامع شرایط حکایت کرده اند

البته بیشترین تعبیری که از ولایت فقیه در کتب فقها وجود دارد با لفظ حاکم است حال یا حاکم شرع یا حاکم مسلمین و مانند آن

شماره	تعبیر	پسوند	تکرار در کتب	توضیح
۱	حاکم	شرع، مسلمین	۱۸۰۰	و گفته اند حاکم شرع یعنی امام یا فقیه جامع شرایط
۲	امام	یا جانشین او	۸۰۰	که جانشین، مامور، منصوب، ماذون خاص یا عام و وکیل او را هم در حکم امام دانسته اند
۳	فقیه		۲۶۵	مرادفش: مجتهد، علماء، عارف به احکام، من الیه الحکم، من له اهلیة الحکم هم به کار رفته
۴	سلطان	اسلام، عادل، حق عادل، ربانی،	۱۷۰	سلطان عادل یا منصوب او، سلطان حق یا نایب او، سلطان و حاکمان منصوب او، سلطان عادل یا نایب او و تصریح کرده اند که سلطان عادل یعنی امام معصوم
۵	الناظر	العام، فی امر المسلمین، فی مصالح الامر، فی مصالح الدین، فی مصالح المسلمین	۳۱	لزوم اجرای قصاص توسط ناظر بر امور مسلمین یا با اذن او (سراثر) وقتی امور حکومتی را نام می برند می گویند: «ناظر بر اجرای این امور حاکم است یا می گویند: نظارت مجتهد عام است
۶	نائب الغیبه		۲۷	در جواهر بیشتر به کار می رود هر چند شهید در دروس و محقق کرکی هم داشته اند. شهید: مصرف سهم امام باید با اذن نائب الغیبه باشد
۷	والی	عادل، منصوب عادل	۱۰	واژه امیر نیز ۲ بار به کار رفته والی به امیر جامعه اطلاق می شود من ترک الحج کان علی الوالی اجباره (و المراد الحاکم علی الناس)

تذکر:

منبع این آمار صفحات ۴۷ تا ۶۰ از جلد اول از کتاب فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه از قرن چهارم تا سیزدهم است که توسط جناب آقای محمد علی قاسمی و همکاران در پژوهشگاه علوم اسلامی رضوی چاپ شده.

اختلاف در تعبیر که ممکن است دلیلهای مختلفی داشته باشد

دلالتی مثل:

رواج اصطلاح در محیط عملی	رعایت تقیه	برداشت از روایات مختلف	یا وضوح مطلب
--------------------------	------------	------------------------	--------------

اما همه این تعابیر نزد فقها از مرجع تقلید یا همان فقیه جامع شرایط حکایت می کنند

و مراد از همه آنها یک چیز است
هرچند صراحت همه در امر حکومت مساوی نیست

حد وسطهایی وجود دارد که می توان از آنها فهمید مراد فقها از همه این تعابیر یک چیز است

مثل این که

- 1- همان حکمی که قطعا اجرائش توسط سلطان و امیر جامعه باید باشد را فقها با تعابیر مختلف بر عهده فقیه می گذارند
معلوم می شود مراد از همه تعابیر ، همان امیر جامعه و حاکم آن است.
- 2- همان حکمی که یکی با لفظ فقیه، وظیفه فقیه می داند دیگری با لفظ حاکم یا سلطان یا منصوب سلطان آن را وظیفه سلطان می داند

بنابر این:

می توانیم بر یک اسم خاص (مثل ولایت یا حکومت فقیه) تمرکز نکنیم
بلکه بگوییم مرجع تقلید که همه قبول داشته باشند
و اصل لزوم وجود مرجع تقلید یک تسلیم در شیعه است

ان قلت:

مرجعیت تقلید همان ولایت تشریعیه یعنی تبیین احکام است که اهل سنت هم قبول دارند
اما بحث در ولایت به معنای امارت است که اعتقاد به مرجعیت کافی نیست

قلت:

بله ولایت در تبیین قانون و ولایت در امارت فرق دارد
اما در شیعه هیچ گاه مرجعیت تقلید از امارت جدا نبوده است

اگر مرجعیت در شیعه، همان ولایت در تبیین باشد که

باید اعلییت کافی باشد

و نباید مثل مرحوم نجم آبادی یا سید محمد فشارکی بگویند من اعلم هستم اما کفایت هم لازم است
خوب کفایت برای چه لازم است ؟ برای اداره لازم است

چنانچه در طول تاریخ شیعه، اینطور بوده که

شیعه اوامر حکومتی خود را از مراجع تقلید می گرفته -البته با حفظ مراتب تقیه و نظر به امکان اجرا-

و مراجع تقلید شیعه همیشه بر آنان حکومت داشته اند

و این که فقها نیز با الفاظ مختلفی از مرجع تقلید حکایت کرده اند نیز تفاوتی در ماهیت آن ایجاد
نمیکرده است و بالاخره امور حکومتی شیعه، حتی الامکان، بر عهده همان شخص بوده

این حکومت، در زمانهایی که شیعه فقط یک مرجع داشته نمایان تر می شده

این را شیعه در طول تاریخ داشته
اما دشمن از زمان فتوای تنباکو فهمیده و برای زائل کردنش برنامه ریزی کرد.

البته معلوم است که:

همیشه شیعه در تقیه بوده

و دخالتهای مجتهد در امور اجرائی مردم، محصور به امور شخصی و مخفی از حکومت ها بوده
و دخالت علنی در امور اجتماعی و علنی در زمان وجود حکومت مستقر
یا اصلا انجام نمی شده تا هرج و مرج نشود
یا به حد اقل اکتفا می شده تا شیعه و نظام اجتماعی آن توسط حکومتهای جائر به خطر نیفتد.

ولی با این حال مواردی که دخالت مجتهد در امور اجرائی عمومی، برای همه نمایان شده در تاریخ کم

هرگاه ضرورتی اقتضا می کرده مراجع تقلید شیعه به طور علنی در امور اجرایی عمومی دخالت می کردند

1) مثل اعلام جهاد سید محمد مجاهد در سال ۱۲۴۱ علیه روسها

(که بعد از قرار داد گلستان و بدرفتاری سربازان روس با مردم مسلمان مناطق اشغال شده در آن قرار داد

که محصولات آنان را به زور می گرفتند	و به قرآن اهانت می کردند	و فرزندان آنان را به اجبار به مدارس مسیحی می فرستادند)
-------------------------------------	--------------------------	--

سید محمد به ایران مهاجرت کرد و اعلام جهاد کرد
او علمای ایران را به پایتخت فراخواند و همه را علیه روس هم کلام کرد
سپس به تبریز مهاجرت کردند و با تهییج مردم قیام مردمی علیه روس به راه انداختند
در ابتدا اکثر مناطق اشغال شده در قرار داد گلستان را باز پس گرفتند
اما با هجوم ارتش روسیه - به دلیل برخورداری روس از سلاح گرم و سلاحهای جدید جنگی و عدم حمایت لازم توسط فتحعلی شاه از معاون خود عباس میرزا - شکست خوردند و عباس میرزا با وساطت انگلیسها قرارداد ترکمانچای را امضا کرد و امتیازات دیگری به روسیه داد

2) و یا مثل فتوای تنباکو توسط مرحوم میرزای بزرگ شیرازی در سال ۱۳۰۹

که حتی همسران شاه در کاخ شاه، قلیانها را شکستند و حاضر نشدند این حکم حکومتی میرزا را زیر پا بگذارند
خوب اگر فقیه حاکم جامعه نباشد چه حقی دارد که چنین حکمی صادر کند
و اگر ولایتش در ارتکاز مردم مسلم نباشد چرا همه مردم تا این حد از او اطاعت می کنند؟
بله در طول زمانها، فقها مجبور بوده اند ذیل حکومت یک پادشاه، حکم های حد اقلی بدهند تا مصالح جامعه حفظ شود و موجب هرج و مرج و طمع دشمنان خارجی نگردد
بلکه حتی گاهی حاکم طاغوت را هم به رسمیت می شناخته اند یا با او همکاری می کرده اند
و حتی از او تعریف و تمجید می نموده اند.

3) و یا مثل اعلام جهاد مرحوم آخوند در سال ۱۳۲۹ علیه روسها

روسها تا رشت و قزوین نیرو وارد کرده بودند و تهران در معرض خطر سقوط قرار گرفته بود
مرحوم آخوند اعلام جهاد کرد
ایشان زمانی را برای حرکت از نجف به سمت ایران مشخص کرد و قرار شد حرکتشان در آن تاریخ از مسجد سهله آغاز شود
شاگردان آخوند حجره های مسجد سهله را از چند روز قبل آن تاریخ، اشغال و در آن مکان اجتماع کردند.
اما متأسفانه ساعاتی قبل از زمان حرکت به سوی تهران، ایشان در مسجد سهله به طور مشکوکی - بعد از یک دل درد شدید - وفات یافت

مرحوم آقا نجفی قوچانی -نویسنده سیاحت غرب- در کتاب سیاحت شرق خودش می نویسد:
من خودم شنیدم از یکی از آخوندها که اعتراف کرد به آخوند سم داده

4) و نمونه بارز آن دخالت امام خمینی در امر اداره کشور از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۷۷ شمسی

و تغییر حکومت ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران و تعریف نوع حکومت اسلام برای جهانیان
در دوره ای که دو ابرقدرت شرق و غرب، دنیا را بین خود تقسیم کرده بودند
و حتی کشورهای مستقل از آن دو ابرقدرت نیز در روش حکومتی از آنها تبعیت می کردند و هیچکدام داعیه دار تعیین روش حکومتی بر جامعه نبودند
و امام خمینی در چنین زمانی روش حکومتی اسلام را به عمل به جهانیان ارائه کرد.

5) همین کار را مرحوم خویی هم در سال ۱۴۱۱ قمری در انتفاضه شعبانیه مردم عراق انجام دادند

رهبری قیام را بر عهده گرفتند
و البته این قیام قبل ایشان هم توسط سید محمد صدر (پدر مقتدی صدر) شروع شده بود
که آنها موید مدعای ما هست
و مرحوم خویی از اواسط قیام به آن ملحق شدند و به دلیل موقعیت مرجعیت دینی که داشتند رهبری

را بر عهده گرفتند.

چنانچه قیام مشروطه ایران هم در ابتدا توسط سایر علما راه اندازی شد و مرحوم آخوند در اواسط قیام به آن ملحق شدند اما به دلیل جایگاه مرجعیت دینی که داشتند با ملحق شدن ایشان، رهبری قیام هم بر عهده ایشان گذاشته شد.

(سید محمد صدر)

که قبل از ریاست جمهوری صدام در عراق در سال (۱۹۷۹) به مدت شش ماه در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) امین نخست وزیر پادشاهی عراق بود.

نماز جمعه را در عراق بعد از صدها تعطیلی، راه اندازی کرد

و علیرغم الزام حکومت به دعا برای صدام در قنوتها، برای او دعا نمی کرد

بلکه فتوا به منع دعا برای غیر معصوم داده بود

پسر عموی محمد باقر صدر بود و می خواست مشابه حکومت ولایت فقیه که در ایران بود را در عراق هم جاری کند.

او اعتقاد داشت

«اسلام همه را به تأسیس حکومت اسلامی در همه جوامع مسلمان دستور می دهد»

وی از حامیان نظام جمهوری اسلامی ایران بود و بر وحدت اسلامی بسیار تأکید داشت

برای حضرت امام خمینی احترام خاصی قائل بود

و درباره مقام معظم رهبری می گفت: «دولت ایران، دولت ولی فقیه و آیت الله خامنه ای ولی امر مسلمانان است.»

او تشکیل دولتی چون دولت ایران در عراق را در سر داشت.

در سال ۱۴۱۹ قمری (۱۳۷۷ شمسی) توسط عوامل حزب بعث ترور شد. و در سال ۱۴۲۶ آمریکا به عراق حمله کرد و ۱۴۲۷ صدام اعدام شد.